

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاده سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش نهایی

حوادث دربار یزید

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ؛ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ؛ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ. صَلَّى اللَّهُ عَلَيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»

خیر مقدم عرض می‌کنم خدمت عزیزان، که محبت کردند به جلسه‌ی هفتگی خودشان، محفل ذکر و عرض ارادت، به خدمت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین تشریف آوردند. امیدواریم با عنایات آن بزرگواران، در این دقایقی که با یاد و محبت آنها با هم می‌نشینیم و سخن می‌گوییم؛ بهره‌های وافری در جهت تقرب الی الله و نیل به قلله‌های بلند کمال، که اهل بیت علیهم‌السلام برای دوستان و شیعیانشان در نظر داشتند، نصیب همه‌ی ما شود، إن شاء الله.

خطبه‌های بعد از عاشورا را تا بحث اعزام کاروان اُسرا به شام و برخی از حوادث در بدو ورود اُسرا به شام، با هم مطالعه کردیم. من از همان جایی که بحث را در جلسه‌ی قبل تمام کردیم، بحث را پی می‌گیرم. تکه‌هایی را می‌خوانم؛ تا ببینیم چقدر قسمت‌مان می‌شود. در جلسات ماه صفرمان، همین بحث را ادامه می‌دهیم؛ تا از زبان این سید بزرگوار، سید بن طاووس رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، بیشتر با وقایع بعد از عاشورا آشنا شویم. سید بن طاووس نقل می‌کند: «ثُمَّ أُدْخِلَ ثَقَلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نِسَاؤُهُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيَّ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ نَعْتَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ مُفَرَّغُونَ فِي الْحِبَالِ» پناه می‌بریم به خدا؛ ترجمه‌ی این عبارات هم دشوار است. می‌گوید:

^۱. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۸۷.

بازماندگان ابا عبدالله الحسین علیه السلام، اهل بیت علیهم السلام و همسرانشان و کسانی که همراه خانواده‌ی ابا عبدالله علیه السلام، جزء اُسرا بودند؛ در حالی که آنها را با طناب به هم بسته بودند؛ با ریسمانی به رشته درآورده بودند و بسته بودند؛ آنها را با این حال وارد مجلس یزید لعنة الله علیه کردند.

«فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنْشُدْكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَوْ رَأْنَا عَلَى هَذِهِ الصَّفَةِ» می‌گوید: هنگامی که این گروه اسیران را با همین حالتی که نقل شد، که با ریسمان به هم بسته شده بودند؛ و آن‌گونه که نقل شده است، یک سر ریسمان به بازوی اُمِّ الْمَصَائِبِ، زینب کبری ' سلام الله علیها بسته شده بود؛ و سر دیگر ریسمان به گردن علی بن الحسین علیه السلام؛ و بقیه‌ی اُسرا هم در بین این دو نفر. هنگامی که اُسرا با این حال پیشاروی یزید ایستادند، امام سجّاد علیه السلام به یزید رو کردند و فرمودند: ای یزید، تو را به خدا قسم می‌دهم؛ به گمان تو اگر رسول الله ما را با چنین وضعیتی می‌دیدید؛ چه می‌کرد؟ چه عکس العملی نشان می‌داد، که خانواده و اهل بیت را با این حال اسیر کرده‌ای؟ با این حال آورده‌ای؟ «فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحِجَالِ فَقَطَّعَتْ» وقتی امام سجّاد علیه السلام این‌گونه فرمودند؛ یزید، جلوی جمعیتی که حضور داشتند، شرمنده شد؛ دستور داد طناب‌ها را پاره کنید و اینها از حالت بسته بودن در بیایند.

«ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ اجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِيَتَلَّأَّ يَنْظُرْنَ إِلَيْهِ فَرَأَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمْ يَأْكُلْ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا» می‌گوید: بعد از این که طناب‌ها را پاره کردند، یزید دستور داد سر مطهر و مقدّس ابا عبدالله الحسین علیه السلام را بیاورند پیش روی او بگذارند. به این شکل زن‌ها را پشت خود قرار داد که نگاهشان به آن سر نیفتد. به احتمال قوی مقصود از زن‌ها، زنان درباری‌اند. سر مطهر امام حسین علیه السلام، با این حال جلوی یزید قرار داده شد. راوی می‌گوید: در این حال، یزید مشغول غذا خوردن شد. امام سجّاد علیه السلام بعد از دیدن این منظره، تا آخر عمرشان غذایی که از سر بریده‌ی یک حیوان تهیه شده بود، هرگز نخوردند. چون

هر وقت سر بریده‌ی موجودی را می‌دیدند، به یاد آن صحنه‌یی که در مجلس یزید مشاهده کرده بودند، می‌افتادند.

«وَأَمَّا زَيْنَبٌ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَبِيهَا فَشَقَّتْهُ» اما زینب کبری^۱ سلام‌الله‌علیها هنگامی که سر بریده‌ی برادر بزرگوارشان را دیدند، دست بردند و گریبانشان را چاک زدند. «ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يُفْرِغُ الْقُلُوبَ يَا حُسَيْنَاهُ يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَ مَنِي يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى» بعد با یک صدای محزون و ناله‌ی دلخراشی که قلب‌ها را مجروح می‌کرد، ندا دادند؛ گفتند: ای حسین من؛ ای محبوب رسول خدا؛ ای فرزند مکه و منا؛ ای فرزند فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها، سرور همه‌ی زنان عالم؛ ای پسر دختر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. اینجا راوی می‌گوید: «قَالَ الرَّأْيِيُّ: فَأَبْكَتُ وَ اللَّهُ كُلُّ مَنْ كَانَ فِي الْمَجْلِسِ وَ يَزِيدُ عَلَيْهِ لِعَائِنُ اللَّهِ سَاكِتٌ.» به خدا سوگند با این ناله‌ی جگرخراش زینب کبری^۱ سلام‌الله‌علیها، همه‌ی کسانی که در آن مجلس بودند، به گریه افتادند؛ و یزیدی که لعنت‌های خدا بر او باد، همین‌گونه ساکت ایستاده بود.

«ثُمَّ جَعَلَتْ امْرَأَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ تَنْدُبُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تُنَادِي: يَا حَبِيبَاهُ، يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتَاهُ، يَا ابْنَ مُحَمَّدَاهُ، يَا رَبِيعَ الْأَرَامِلِ وَ الْيَتَامَى، يَا قَتِيلَ أَوْلَادِ الْأُدْعِيَاءِ» می‌گوید: زنی از بنی هاشم در خانه‌ی یزید زندگی می‌کرد. احتمالاً این زن از همسران او یا از بستگان او، یا هرچه بود، در خانه‌ی یزید زندگی می‌کرد. این زنی که از نظر نژاد از بنی هاشم بود؛ از داخل خانه شروع کرد به ناله کردن و زاری کردن. و در حالی که های‌های بر ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام می‌گریست، ندا می‌داد؛ می‌گفت: ای محبوب ما؛ ای سید خاندان پیامبر؛ ای سید خاندان ما بنی هاشم؛ ای سرور و سالار ما؛ ای پسر پیامبر خدا؛ ای کسی که برای بیوه‌زنان و بی‌سرپرستان، هم چون بهار پربرکتی بودی؛ ای کسی که سرپرست یتیمان بودی؛ ای کسی که به دست فرزند زنازادگان به قتل رسیدی و به شهادت رسیدی. «قَالَ الرَّأْيِيُّ: فَأَبْكَتُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهَا» راوی می‌گوید: همه‌ی کسانی که صدای این زن هاشمی را شنیدند، به گریه افتادند و شروع کردند به گریستن.

«ثُمَّ دَعَا يَزِيدٌ عَلَيْهِ اللَّعْنَةَ بِقَضِيبِ خَيْرَانَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائًا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» بعد یزید لعنة الله عليه دستور

داد: چوب خیزران! چوب خیزران را برایش آوردند و با چوب به لبها و به دندانهای مبارک اباعبدالله علیه- السلام می کوبید.

«فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرزَةَ الْأَسْلَمِيُّ وَقَالَ وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ أَ تَنْكُتُ بِقَضِيبِكَ ثَغَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ابْنِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَرشُفُ ثَنَائِيَهُ وَ ثَنَائِيَا أَخِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ يَقُولُ أَنْتُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ

الْجَنَّةِ قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» می گوید: ابو برزه ای اسلمی که در آن مجلس

حاضر بود، به یزید نگاهی کرد و گفت: وای بر تو ای یزید! آیا با این چوب خیزران خودت، به دندانهای

حسین می کوبی؟! حسینی که پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است؟! به خدا سوگند، خودم با چشمهای

خودم دیدم؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لبها و دندانهای جلوی حسین را می مکیدند؛ می بوسیدند؛ و دهان

و دندانهای حسن را هم می بوسیدند و می فرمودند: شما دو تا، سرور و آقای جوانان اهل بهشتید. خدای

متعال کشندگان شما دو نفر را بکشد و نفرین کند؛ و جهنم را برای کشندگان و قاتلان شما آماده کند که

جهنم بدجایگاهی است. «قَالَ الرَّأْوِيُّ: فَغَضِبَ يَزِيدٌ وَ أَمَرَ بِأَخْرَاجِهِ فَأُخْرِجَ سَحْبًا.» راوی می گوید: یزید از این

حرف به خشم آمد و دستور داد: این ابوبرزه را بیرون کنید. و در حالی که او را کشان کشان بر زمین می-

کشیدند، از مجلس یزید بیرون بردند.

«قَالَ وَ جَعَلَ يَزِيدٌ يَتَمَثَّلُ بِأَبْيَاتِ ابْنِ الزُّبَيْرِيِّ» راوی می گوید: بعد از این، یزید شروع کرد به خواندن اشعاری

که ابن زبیری، که یک شاعر مشرک بود، سروده بود؛

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهَدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجُ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ

لَأَهْلُوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلَّ

قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَا بِبَدْرِ فَاعْتَدَلْ

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

لَسْتُ مِنْ خُنْدُفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلًا

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجُ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ

ای کاش پدران من، آن بزرگان ما، بزرگان بنی امیه، اینجا، در این مجلس، حاضر بودند؛ همان کسانی که در جنگ بدر، به دست سپاه اسلام کشته شدند؛ ای کاش آنها بودند. جزع خَزْرَج را از این شمشیری که ما در مورد آنها به کار انداختیم و آنها را از دم شمشیر گذرانیدیم، مشاهده می کردند؛ که خزرج چگونه از دم شمشیری که ما، از انتقام بدر بر سر آنها می کوبیم، به ناله و فغان افتادند.

لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا تُمْ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلَّ

ای کاش آنها بودند تا با دیدن این صحنه، شادمان می شدند و با شادی و فرح می گفتند: یزید دستت درد نکند که چنین کاری کردی.

قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَاعْدَلْنَا بِبَدْرِ فَأَعْتَدَلْ

ما به تعداد کسانی که از ما، در جنگ بدر، به دست مسلمانان کشته شد؛ از سروران و آقایان این قوم مسلمان کشتیم و آنها را به خاک و خون کشانیدیم؛ و اینها را معادل آنها از پای افکندیم.

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

بنی هاشم با حکومت بازی کردند؛ خواستند قدرت حکومت را به دست گیرند؛ والا نه خبری از آسمان آمده بود؛ نه وحیی نازل شده بود. همه‌ی اینها ادعای دروغی بود که بنی هاشم کردند، برای این که قدرت حکومت را به چنگ آورند.

لَسْتُ مِنْ خُنْدُفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلًا

من اگر انتقام خودم را از خاندان پیامبر نگیرم؛ از نسل خُنْدُف نیستم.

یزید این اشعار را که اشعار شرک‌آلودی است، خواند.

«قال الراوی: فقامتُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ» راوی می‌گوید: در این لحظه زینب سلام-

الله‌علیها، دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخاستند و شروع کردند به صحبت. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ

عَلَى رَسُولِهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ» حمد خدای متعال را به جا آوردند و بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و بر خاندان

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، درود فرستادند.

«صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذَلِكَ يَقُولُ «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا

يَسْتَهْزِؤْنَ»^۲» بعد زینب کبری^۱ سلام‌الله‌علیها فرمودند: خدای متعال راست گفت و درست فرمود؛ آن‌گونه که در

قرآن می‌فرماید: عاقبت کسانی که به آلودگی‌ها و کارهای زشت، بسیار خودشان را آلودند؛ این شد که آیات

خدا را تکذیب کردند؛ و آیات الهی را به مسخره و به سُخرِه گرفتند. «أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْفَارَ

الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْإِمَاءُ أَنْ بِنَا هَوَانًا عَلَيْهِ وَ بِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ» ای یزید، آیا

اکنون که آمدی زندگی را بر ما تنگ کردی، گمان کردی که زمین و آسمان علیه ما شده است؟ بر ما تنگ

گرفته است؟ و این که ما را مثل کنیزها به اسارت کشاندی؛ و در سفر اسارت، ما را از کربلا به کوفه و از کوفه

به شام کشاندی؛ فکر کردی این کارها سبب و علامت خواری ما در پیش خداست؟ و این شاخص و علامتی

است، برای این که تو کرامتی در نزد خدای متعال داری؟ مقام و مرتبت بالایی داری؟! «وَ أَنْ ذَلِكَ لِعِظْمِ

خَطْرِكَ عِنْدَهُ» و آیا این نشان‌دهنده‌ی منزلت و جایگاه بلند تو نزد خداست؟ «فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي

عِظْفِكَ جَذَلًا مَسْرُورًا» بعد به خاطر این کار، باد به بینی خودت افکندی؛ و به اطراف خودت با حالت غرور و

^۲. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۱۰.

تکبر و نخوت نگاه می‌اندازی؟ «حَيْثُ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْثِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا» آیا از این که کارهای دنیویت رو به راه شده است؛ سر رشته‌ی امور به دست آمده است؛ و منصب و فرمان‌روایی‌یی را که متعلق به ماست، توانستی تصاحب کنی و از آن خودت کردی، فکر می‌کنی این اسباب خوشحالی است و تو به خاطر اینها خوشحالی؟! «فَمَهْلًا مَهْلًا أُنْسِيتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» زینب کبری^۱ سلام‌الله‌علیها فرمودند: کمی آرام‌تر؛ خیلی تند نتاز یزید. آیا این سخن خدای متعال را در قرآن فراموش کردی که خدای متعال می‌فرماید: کسانی که کافر شدند و کفر ورزیدند، گمان نکنند این مهلتی را که به آنها دادیم؛ و زود آنها را مورد عذاب و غضب خودمان قرار ندادیم؛ به نفع و به سود آنهاست. خیر این‌گونه نیست. ما به آنها مهلت دادیم تا بار گناهان و جرائمشان بیشتر شود. و در پی آن عذاب خوار کننده‌یی برای آنها تدارک دیدیم و آماده کردیم.

«تَحَدُّوْا بِهِنَّ الْأَعْدَاءَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبُعِيدُ وَ الدُّنْيُ»^۲ «أَمِنْ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ إِمَاءِكَ وَ سَوْفِكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَبَايَا قَدْ هَتَكَتَ سُتُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وَجُوهُنَّ الشَّرِيفُ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ» آیا این عدالت است، ای فرزند آزادشدگان؟ زیرا خاندان ابوسفیان مشرک بودند. و روزی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مکه را فتح کرد؛ اینها اسیر شدند. بعد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «إِذْ هَبُوا أَنْتُمْ الطَّلَقَاءَ»^۳ بروید؛ من شما اسیران را آزاد کردم. اینجا زینب کبری^۱ سلام‌الله‌علیها در مقام تحقیر یزید خطاب کردند: ای فرزند اسیران آزاد شده، ای فرزند غلامان آزاد شده، آیا این از عدالت است که تو زنان خانواده‌ی خودت را و حتی کنیزان خودت را، در پشت پرده‌ها و حجاب‌ها قرار دادی؛ اما دختران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مثل اسیران، در کوچه و بازار، به اسارت کشاندی؛ و الآن به این شکل جلوی خودت آماده کردی؛ پرده‌های حرمت آنها را

^۲. مجلسی، بحار، ج ۹۷، ص ۵۹ و هاشمی خویی، منهاج البراعة، ج ۱۸، ص ۲۷۵.

دریدی؛ چهره های آنان را در برابر نامحرمان آشکار کردی؛ و در حالی که دشمنان به آنها می‌نگریستند و مردم شهرها و بیابان‌های هر منطقه‌ی دور و نزدیکی، مردم پست و مردم شریف، آنها را نظاره‌گر بودند؛ به آنها مُشرف بودند و آنها را می‌دیدند؛ با صورت‌های باز و با حالتی که حجاب آنها از آنها سلب شده بود؛ در حالی که هیچ مردی از سرپرستان آنها را زنده نگذاشته بودی که با آنها باشد؛ و هیچ کس از حامیان آنها همراه آنها نبود؛ آنها را از شهری به شهر دیگری و از سرزمینی به سرزمین دیگری، کوچ دادی؛ فکر می‌کنی این عدالت است، که با کنیزها و زن‌های خودت آن‌گونه رفتار می‌کنی و با ما این‌گونه؟! «وَكَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةٌ مِّنْ لَّفَظٍ فَوْهُ أَكْبَادَ الْأَرْكَبَاءِ» چه چشم‌امیدی می‌توان از حسن رفتار و از رعایت اصول توسط فرزند کسی داشت که جگرهای پاکان را با دندانش می‌جوید؛ یعنی هند جگرخوار، همسر ابوسفیان، جده‌ی یزید. فرمودند: چه جای انتظاری است؟ تو فرزند چنین زن‌پلیدی هستی. فرزند کسی هستی که جگرهای پاکان را با دندان خود می‌جوید. «وَنَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ» و گوشت بدن آن زن، با خون شهیدان بر تن او می‌رویید. «وَكَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ﷺ مَن نُّظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنْفِ وَالشَّنَانِ وَالْإِحْنِ وَالْأَضْغَانِ» بعد فرمودند: از کسی که با چشم‌کینه و دشمنی و اهانت و عداوت به ما اهل بیت نگاه می‌کند؛ چه انتظاری می‌توان داشت؟ آیا می‌توان انتظار داشت که او اندکی در دشمنی ورزیدن کوتاه بیاید و تحمل کند؟ این طبیعی است که چنین جنایات و حشتناکی را نسبت به ما روا می‌داری.

«ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ: لِأَهْلَوْلَا وَاسْتَهْلَوْلَا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلَّ»

و بعد از این همه جنایتی که مرتکب شدی؛ آن‌وقت با سرور و شادمانی، بدون این‌که خود را مقصر و گناه‌کار بدانی و به جنایت عظیمی که مرتکب شدی، توجه کنی و به آن واقف باشی؛ بدون اندک درنگی، این‌گونه برای ما شعر می‌سرایی؛ که ای کاش اجداد من، اجداد مشرکم، که در جنگ بدر به دست مسلمان‌ها کشته شدند، بودند؛ تا امروز از این‌که من انتقام خون آنها را از بنی‌هاشم گرفتم، شادمانی می‌کردند و به من یزید می‌گفتند: دستت درد نکند با این کاری که کردی؟ این‌گونه شعر می‌سرایی؟! «مُنْتَحِيًّا عَلَيَّ ثَنِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّتُهَا بِمِخْصَرَتِكَ وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ» ای یزید تو با عصای خودت به دندان‌های اباعبدالله می‌زنی؟ ابا عبدالله‌ی که سید و سرور و آقای جوانان بهشت است؟ با چوب خیزران خودت بر دندان‌های مبارک آن حضرت می‌زنی؟ و چرا نگویی این حرف‌ها را؟ از تو چه انتظاری غیر از این می‌رود؟

«وَ قَدْ نَكَاتَ الْقُرْحَةَ وَ اسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ ص وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ تَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ فَلْتَرِدَنَّ وَ شَيْكًا مَوْرِدَهُمْ وَ لَتَوَدَّنَّ أَنَّكَ سُلِّتَ وَ بُكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ» حضرت فرمودند: تو با ریختن خون فرزندان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و ستارگان درخشان از اولاد عبدالمطلب، زخم‌های کهنه را تازه کردی؛ و ریشه‌ی ما را بریدی و قطع کردی. و حالا خطاب می‌کنی به پدران مشرکت که در جنگ بدر کشته شدند؛ گمان می‌کنی آنها صدای تو را می‌شنوند؟ ای یزید، بدان که تو هم به زودی به همان پدران خودت ملحق می‌شوی؛ و به همان جایی که آنها هستند، وارد خواهی شد. آن موقع آرزو خواهی کرد که ای کاش دست من یزید شل بود؛ فلج بود؛ و نمی‌توانستم این‌گونه به سر مطهر اباعبدالله اهانت کنم. و ای کاش زبان من یزید لال بود؛ و این‌گونه به خاندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم توهین و جسارت نمی‌کردم؛ و این چنین جنایاتی را مرتکب نمی‌شدم.

بعد زینب کبری¹ سلام‌الله‌علیها خدای متعال را مخاطب قرار دادند و عرضه داشتند: «اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَ انْتَقِمْ مِنْ ظَلَمْنَا وَ أَحْلِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتَنَا» خدای من، ای پروردگار من، خودت انتقام ما را از این یزید و خاندان بنی‌امیه و این جنایت‌کاران بگیر. خودت حق ما را از این دشمنان ما بگیر؛ خودت انتقام ما را از این کسانی که بر ما ظلم و ستم کردند، بگیر. و غضب خودت را بر کسانی که خون‌های عزیزان ما را ریختند و حامیان و سرپرستان ما را به شهادت رساندند، فرو فرست. بعد زینب کبری¹ سلام‌الله‌علیها دوباره رو به یزید کردند؛ فرمودند: «قُوَ اللَّهُ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ لَا حَزْرَتَ إِلَّا لِحْمَكَ» ای یزید، تو گمان می‌کنی پوست بدن عزیزان ما را دریدی؟ تو گمان می‌کنی گوشت پیکر عزیزان ما را از بدنشان جدا کردی؟ به خدا سوگند جز پوست خودت را ندریدی؛ و جز گوشت بدن خودت را نبریدی و جدا نکردی.

«وَلْتَرِدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكِ دِمَائِ ذُرِّيَّتِهِ وَانْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِتْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ وَ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَ يَلْمُ شَعْتَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ» **«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»**^۴ ای یزید، مطمئن باش که با همین بار گناه عظیمی که در اثر ریختن خون اولاد پیامبر و فرزندان پیامبر علیهم السلام، متحمل شدی؛ و با این بی‌احترامی‌یی که نسبت به عترت و خاندان پیامبر و پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردی؛ در حالی که چنین گناه و جرم عظیمی را به دوش داری، فردای قیامت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روبرو خواهی شد. آن موقع، زمانی است که خدای متعال همه‌ی مخلوقات را جمع می‌کند: **«يَوْمَ يَجْمَعُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ»**^۵؛ همه‌ی مخلوقاتش را جمع می‌کند؛ همه‌ی پراکندگی‌ها را به اتحاد تبدیل می‌کند؛ همه را در یک صحنه حاضر می‌کند. و خدای متعال، در آن شرایط حق فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از جنایتکاران و ظالمانی که به آنها ستم روا داشتند، باز پس خواهد گرفت. بعد حضرت این آیه‌ی شریفه را تلاوت کردند؛ فرمودند: گمان نکنید کسانی که در راه خدا به شهادت رسیدند؛ مرده‌اند؛ بلکه اینها زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند.

«وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَصِيمًا وَ بِجِبْرِئِيلَ ظَهِيرًا» حضرت فرمودند: در روز قیامت برای تو همین کافی است که خدای متعال داور و قاضی آن دادگاهی است که تو را به محاکمه خواهند کشید و کسی که در آن دادگاه از تو شکایت دارد، پیغمبر خدا، رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم است؛ و کسی که به حمایت شاکی برمی‌خیزد، و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حمایت می‌کند و بر حقانیت شهادت می‌دهد، جبرئیل امین است؛ و برای تو کافی است که در چنین دادگاهی محاکمه خواهی شد.

«وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ بئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُنْدًا» فرمودند: به زودی خواهید دانست و خواهید فهمید که شما، تو ای یزید و کسانی که کار را برای تو توجیه

^۴ .سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۹.

^۵ .مجلسی، بجا، ج ۳، ص ۱۲ و صدوق، امالی، ص ۵۰۴.

کردند؛ چنین جنایتی را برای تو آراستند؛ کسانی که زمینه‌ی به حکومت رسیدن تو را فراهم کردند و تن به حکومت ظالمانه‌ی تو دادند؛ و با تو بیعت کردند تا بتوانی قدرت را به دست گیری و چنین جنایتی را مرتکب شوی؛ به زودی همه‌ی شما خواهید دانست که پاداش و کیفر و عوضی که ستمکاران تحمل خواهند کرد، بسیار چیز سخت و بدی خواهد بود. آن روز، در آن صحنه‌ی عظیم قیامت، خواهید دانست که کدام‌یک از شما جایگاهش بدتر است و سپاهیان‌ش اندک‌تر است.

«وَ لَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مَخَاطَبَتِكَ إِنِّي لَأَسْتَصْعِرُ قَدْرَكَ وَ أَسْتَعْظِمُ تَقْرِيْعَكَ وَ أَسْتَكْثِرُ تَوْبِيْحَكَ لَكِنَّ الْعِيُونَ عَبْرِي ' وَ الصُّدُورَ حَرَى '» بعد حضرت زینب سلام‌الله‌علیها فرمودند: ای یزید، اگر می‌بینی من به خاطر این حوادث سخت روزگار، ناگزیر شدم با تو سخن گویم؛ بدان که این به خاطر این نیست که تو را موجود ارزشمندی می‌دانم، که ارزش این را داشته باشی که با تو حرف بزنم. من قدر تو را بسیار کوچک می‌دانم. تو را موجود حقیر و کوچکی می‌دانم. تو را موجودی می‌دانم که مستحق سرزنش‌ها و توبیخ‌های بسیار زیادی هستی. فکر نکن من زینب برای تو ارزشی قائلم که بلند شدم و با تو صحبت می‌کنم. بعد فرمودند: بعد از این همه حرف‌ها، لکن چه کنم اشک‌ها سرازیر می‌شود؛ از چشم‌هایم جاری می‌شود؛ و سینه و جگر من، از این داغ سنگینی که تو بر دل من نهادی، آتش گرفته است.

«أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ» فرمودند: چه قدر جای شگفتی و تعجب است که حزب خدا که نجیب زادگان و افراد شریفند، به دست حزب شیطان که غلامان آزاد شده‌اند، این‌گونه به شهادت می‌رسند و در خاک و خون می‌غلتنند! «فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا» ای یزید، این دستان تو به خون ما خاندان آغشته است. «وَ الْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا» و دهانت از گوشت‌های ما پر است. «وَ تِلْكَ الْجُثَثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَائِي تَتَنَابَهَا الْعَوَاسِلُ وَ تُعَفِّرُهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ» فرمودند: این گرگ‌های درنده‌ی تو هستند که پیکرهای پاکیزه و مطهر عزیزان ما را پاره پاره کردند. این پیکرهای عزیزان ما، به دست گرگ‌های هار و درنده‌ی تو پاره پاره شد؛ و آنها زیر چنگال‌های کفتارهای وابسته به تو، این‌گونه به خاک و خون غلتیدند.

«وَلَيْنِ اتَّخَذْتَنَا مَعْذَنًا لِّتَجِدْنَا وَشِيكًا مَّغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» بعد فرمودند: ای یزید، اگر زندگی امروز ما را برای خودت غنیمت می‌دانی، به زودی متوجه می‌شوی که داستان به سود تو تمام نشد؛ تو پیروز این درگیری و مصاف نبود. به زودی به این حقیقت پی خواهی برد که پیروز واقعی ما بودیم؛ تو شکست خورده‌یی. و خواهی دید که آن چه دست‌های تو از پیش برای قیامت فرستاده است، چه چیز وحشتناک و تلخی است! و خدای متعال هرگز بر بندگان خودش ستم نمی‌کند.

«فَالَيْ اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ» بعد زینب کبری^۱ سلام‌الله‌علیها فرمودند: من شکایت خودم را به دادگاه عدل الهی می‌برم؛ در پیشگاه خدا شکایت می‌کنم. و در این شرایط مخوف و سنگینی که برای ما پیش آمده است، به او توکل می‌کنم.

«فَكَذِّبْكَ وَ اسْعَ سَعِيكَ وَ نَاصِبٌ جُهْدِكَ فَوَ اللَّهُ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحِينًا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَرَحُّضُ عَنْكَ عَارَهَا» بعد فرمودند: ای یزید، هر کید و مکرری که از دست برمی‌آید به کار بینداز؛ هر سعی و تلاشی که در توان توست، دریغ نکن و انجام بده. به خدا سوگند هر چه هم که تلاش کنی، قادر نخواهی بود یاد ما خاندان را در تاریخ محو کنی؛ قادر نخواهی بود که وحی ما، قرآن را بمیرانی و نابود کنی؛ قادر نخواهی بود که فروغ اسلام را خاموش کنی. به این آرزوی خودت هرگز نخواهی رسید. و هرگز قادر نخواهی بود این لک‌های ننگی را که بر دامن تو نشست، از دامن خودت پاک کنی. «وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدٌ وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^۶» فرمودند: ای یزید آیا جز افکار پوچ و باطل، چیز دیگری در ذهن و فکر تو می‌گنجد؟ «وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ» دوران حکومت تو هم بسیار کوتاه و معدود خواهد بود. زیرا یزید جز مدت اندکی نتوانست حکومت کند؛ حدود سه سال بیشتر حکومت نکرد. در حالی که پدرش معاویه، سالیان بسیار طولانی حکومت کرده بود. زینب کبری^۱ سلام‌الله‌علیها با آن علم الهی و غیبی - پی که دارند، خبر می‌دهند؛ می‌گویند: ایام حکومت تو هم طولانی نخواهد بود. گمان می‌کنی با کشتن

^۶. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۸.

اباعبدالله علیه السلام، و زهر چشم گرفتن از دشمنان، حکومت طولانی‌یی در پیش خواهی داشت؛ اما این‌گونه نیست، ایام فرمان‌روایی تو هم کوتاه خواهد بود. «وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدْدُ» این جمعیتی هم که دور خودت جمع کردی؛ و این اتحادی که به سود خود فراهم کردی؛ و همه‌ی مخالفان را هم به گمان خودت سرکوب کردی؛ و همه‌ی مردم را تحت پرچم حکومت خودت در آوردی؛ این هم به زودی پاشیده خواهد شد. روزی خواهد رسید که منادی ندا می‌دهد: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» که لعنت و نفرین خدا شامل حال افراد ظالم و ستمکار است.

حضرت زینب کبری^۱ سلام‌الله‌علیها در پایان این خطبه بیان داشتند: «فَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ وَ لآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَ دَوْدٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ». فرمودند: خدای بزرگ را، پروردگار عظیم را حمد می‌گوییم؛ سپاس می‌گذارم؛ به خاطر این‌که «خَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ» ابتدا و آغاز ما را با سعادت و خوشبختی و با مغفرت و بخشش خود مهر کرد و ختم کرد؛ و مُسَجَّل کرد؛ و برای پایان کار ما هم شهادت در راه خود و رحمت و اسعه‌ی خود را مقدّر کرد و تعیین فرمود. و از خدای متعال این درخواست را می‌کنیم که برای شهدای ما ثواب خودش را تکمیل کند؛ و فراوان‌تر از آن‌چه به شهدای دیگر ثواب عطا می‌کند، برای این شهدای مظلوم کربلا ثواب معلوم کند؛ و ما را هم جانشینان شایسته‌یی برای آن شهدا قرار دهد؛ ما را هم دنبال‌روان و رهروان شایسته‌یی برای راه بزرگ شهدای کربلا قرار دهد. «إِنَّهُ رَحِيمٌ وَ دَوْدٌ» چرا که خدای متعال بسیار مهربان و با محبت است. «وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» و خدای متعال ما را کفایت می‌کند؛ به هیچ کس و هیچ چیز دیگری نیاز نداریم. و خدای متعال بهترین وکیل و بهترین کسی است که می‌تواند به نمایندگی از هر مخلوق، حق او را احقاق کند و نیاز او را تأمین کند. زینب کبری^۱ سلام‌الله‌علیها این‌گونه سخن خویش را ختم کردند.

ما أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى النَّوَائِحِي

«فَقَالَ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ: يَا صَيِّحَةَ تُحَمَّدٍ مِنْ صَوَائِحِي

یزید در جواب حضرت زینب کبری^۱ سلام الله علیها یک بیت شعر خواند. گفت: چه قدر زیباست؛ چقدر شنیدنی است فریاد کسانی که فریاد می‌کشند؛ چقدر آسان است مرگ بر زانی که دارند نوحه می‌کنند و اظهار عزا و ماتم می‌کنند!

«قَالَ الرَّأْيِيُّ: ثُمَّ اسْتَشَارَ أَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ» راوی می‌گوید بعد یزید با شامیان مشورت کرد که اکنون با این اسرا چه کار کنم. «فَقَالُوا: لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ كَلْبٍ سَوْءٍ جُرْأًا» این را دیگر جرئت نمی‌کنم ترجمه کنم. مشاوران او مرتکب اهانت عجیبی شدند.

«فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ: أَنْظِرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يُصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعُهُ بِهِمْ.» راوی می‌گوید: نعمان بن بشیر به یزید گفت بین پیغمبر اکرم با اسیرانی که می‌گرفت، چگونه رفتار می‌کرد؟ تو هم به همان شکل رفتار کن. این حرف را می‌توان دو جور معنا کرد؛ هم این که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با اسیران به رحمت و محبت رفتار می‌کردند؛ اسرا را آزار نمی‌دادند. هم ممکن است معنای ضدّ این را داشته باشد؛ که مثل اسیران کافر با اینها رفتار کن. ولی ما معنای اول را بیشتر تلقی می‌کنیم.

«فَنظَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ» راوی می‌گوید: نگاه یکی از مردان شامی به فاطمه، دختر اباعبدالله الحسین علیه السلام افتاد. به یزید گفت: ای امیرالمؤمنین، این کنیز را به من بده، تا متعلق به من باشد. «فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا: يَا عَمَّتَاهُ أُوْتِمْتُ وَ أُسْتَخْدَمُ» فاطمه بنت الحسین سلام الله علیها به دامن عمّه‌ی خود آویختند؛ عرضه داشتند: عمّه جان، ما را یتیم که کردند، حالا من را به کنیزی هم ببرند؟! «فَقَالَتْ زَيْنَبُ: لَا وَ لَا كَرَامَةَ لِهَذَا الْفَاسِقِ» زینب کبری^۱ سلام الله علیها فرمودند: فاطمه جان، دخترم، عزیز دلم، نترس. این بدکار نمی‌تواند با تو چنین کاری کند. جرئت چنین عملی را ندارد. «فَقَالَ الشَّامِيُّ مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ» این مرد شامی پرسید: این کنیز کیست که این‌گونه حرف می‌زند. «فَقَالَ يَزِيدُ هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ وَ تِلْكَ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» یزید گفت: این دختری که تو می-

گویی این کنیز کیست، فاطمه، دختر حسین، و این زن هم که می‌بینی این دختر به او پناهنده شده است، زینب دختر علی بن ابی طالب است. «فَقَالَ الشَّامِيُّ الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» این مرد شامی که از همه جا بی‌خبر بود، گمان می‌کرد که اینها یک عده مشرکند؛ کافرند؛ که در دربار یزید به اسارت آوردند. گفت: منظورت حسین پسر فاطمه است؟ پسر علی بن ابی طالب است؟ این دختر چنان حسینی است؟ «قَالَ: نَعَمْ» یزید گفت: بله، این دختر حسین است. «فَقَالَ الشَّامِيُّ: لَعَنَكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ. أَتَقْتُلُ عِتْرَةَ نَبِيِّكَ وَ تَسْبِي ذُرِّيَّتَهُ؟ وَ اللَّهُ مَا تَوْهَّمْتُ إِلَّا أَنَّهُمْ سَبَى الرُّومِ» مرد شامی گفت: نفرین بر تو ای یزید! آیا عترت پیامبر خودت را به شهادت می‌رسانی و می‌کشی؟ و ذریه و خاندان او را به اسارت می‌گیری؟ به خدا سوگند من این را گمان نمی‌کردم. توهم من این بود؛ اینها یک عده مردم رومی هستند که تو به اسارت گرفتی و به دربار خود آوردی.

«فَقَالَ يَزِيدُ: وَ اللَّهُ لَا لِحِقَّتِكَ بِهِمْ. ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَضْرِبَتْ عُنُقُهُ.» وقتی که مرد شامی این حرف را به یزید زد؛ که نفرین بر تو ای یزید! آیا عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را می‌کشی؟ و ذریه‌ی او را اسیر می‌کنی؟ یزید گفت: به خدا سوگند همین الان تو را به همان‌هایی که کشتیم ملحق می‌کنم. و بلافاصله دستور داد گردن او را هم در آن مجلس زدند.

اجازه دهید ادامه‌ی بحث را برای جلسه‌ی بعد بگذارم. امیدوارم خدا توفیق دهد، جلسات بعد ادامه دهیم.

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ.»

فقط این جمله را عرض کنم؛ ماه محرم طی شد. ماه صفر هم دارد طی می‌شود. به خودمان برگردیم؛ کمی فکر کنیم؛ بنیم توشه‌ی که از این دو ماه می‌گیریم، چیست؟ قبل از ماه محرم چه کسی بودیم؟ و در مکتب محرم و صفر چه تحوّل‌ی در ما اتفاق افتاد؟ وقایع را نقل کردن، مصائب را یادآوری کردن، اشک ماتم بر دیدگان جاری کردن، همه‌ی اینها بسیار زیبا و ارزشمند است. اما همان‌طور که بارها خدمت عزیزان گفته شد، همه‌ی اینها مکتبی است که باید از ما انسان متعالی و حسینی بسازد. زن ما باید الگوی خودش را زینب

کُبری ' سلام الله عليها، أمّ کلثوم سلام الله عليها، فاطمه بنتُ الحسین سلام الله عليها، أمّ البنین سلام الله عليها، همسران اباعبدالله الحسین سلام الله علیهنّ قرار دهد. در این محرم و صفر چقدر مثل آنها شدیم؟ مردان ما باید الگوی خودشان را اباعبدالله علیه السلام قرار دهند؛ علی اکبر قرار دهند؛ قاسم بن الحسن قرار دهند؛ اصحاب و یاران بزرگوار اباعبدالله علیه السلام قرار دهند. واقعاً در این مدرسه‌ی محرم و صفر چقدر تغییر کردیم؟ به خودمان برگردیم. محرم و صفر نیامد که فقط یک مقدار ابراز حُزن و اندوه کنیم و اشک بریزیم. چقدر روحیه‌ی حسینی پیدا کردیم؟ چقدر روحیه‌ی زینبی پیدا کردیم؟ عزیزان اینها با آن وضع اسیرند؛ با آن داغ‌های سنگینی که در کربلا بر آنها وارد شده است؛ و با این فشار و مَشَقَّت عجیبی که در سفر اسارت روی دوششان است؛ ببینید چقدر عزتمندانه می‌ایستند! چگونه بر سر ستمگران پرخاش می‌کنند؟ نکند به اسم عرفان و معنویت و ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام، سر در لاک خودمان فرو بریم و از همه‌ی واقعیت‌ها بی‌خبر بمانیم؛ بی‌تفاوت بمانیم. بارها و بارها گفته‌ایم؛ عاشورا یک مکتب است؛ می‌خواهد شاگرد بپروراند. چقدر روحیه‌ی حسینی داریم؛ چقدر روحیه‌ی زینبی داریم: چقدر در برابر انحراف و فساد و ظلم و ستمی که در محیط خودمان می‌بینیم، برمی‌آشوبیم؛ می‌خورشیم؛ برمی‌خیزیم؛ راه می‌افتیم. این نگرانی برای من جدی است. سال‌های زیادی بود که گاهی اوقات و به صورت پراکنده، تجمّع‌هایی داشتیم؛ ولی از چند سال قبل که این جلسات مرتّب شد؛ یادتان است از آغاز ماه محرم شروع کردیم؛ و بحثی را که با آن، این جلسه را شروع کردیم، همین سی-دی‌های درس‌هایی از مکتب عاشورا بود؛ که الآن هم خواهش کردیم و تأکید کردیم و اصرار کردیم که عزیزان بروند و آن سی‌دی‌ها را به دقت گوش کنند و خلاصه‌ای هم از آنها تهیه کنند که به ما این اطمینان را بدهد که گوش کرده‌اند. این نگرانی به صورت جدی وجود دارد که عرفان و معنویت‌گرایی یک گریزگاه باشد، یک مخفیگاه باشد که ما برای فرار از ایفای مسئولیت‌ها، خودمان را پشت آن قایم کنیم. باید بدانیم که مسئولیم. مسئولیت‌هایمان هم خیلی روشن و شفاف است. از کوچک‌ترین محیطی که محیط خانواده-مان است، این مسئولیت به دوش ماست؛ تا محیط تحصیلمان. اکثر عزیزان ما، دوستان دانشجو هستند؛ شما در آن دانشگاهی که هستید، چقدر نسبت به این جریان حسّاسید؟ چقدر در برابر آلودگی‌ها، فسادها، انحراف‌ها، رفتارهای غیر اسلامی، مدیریت فاسد برمی‌آشوبید؟ یا این‌که سرتان را در لاک خودتان انداختید؟

در داستان عاشورا، سه گروه می‌بینیم. یک گروه اباعبدالله علیه‌السلام و یاران و اهل بیتشان علیهم‌السلام هستند. یک گروه عمر سعد و لشکریانش است. گروه سوم کسانی‌اند که به اسم معنویت و عبادت فرار کردند. آن روزی که اباعبدالله علیه‌السلام به سمت کربلا حرکت کردند؛ آنها حرکت کردند که به منا و عرفات و مشعر و مزدکفه بروند؛ و بروند دور کعبه طواف کنند؛ بین صفا و مروه سعی کنند. عبادت و معنویت را مخفی‌گاهی انتخاب کردند تا این‌که بروند خودشان را مخفی کنند؛ که به کربلا نیایند و خطر نکنند. نکند معنویت و عرفان برای ما گریزگاه شود! نکند به اسم این‌که علاقه‌مندی‌های معنوی و عرفانی و امثال این حرف‌ها داریم، سرمان را در لاک خودمان کرده باشیم و مشغول ذکر گفتن‌ها و حالات شخصی خودمان باشیم و اصلاً نسبت به محیط و جامعه‌ی خودمان، حساسیتی نداشته باشیم. باید این محرّم و صفر یک تغییر در ما ایجاد کند. این اشک‌ها باید ما را متحوّل کند. باید رنگ اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و زینب کبری علیها‌السلام را به وجود ما بزند. باید این عزّت نفس و شجاعت را در ما ایجاد کند. این چند جلسه که خطبه‌های کوفه را برایتان خواندم؛ دیدید چگونه با شهامت و دلیری، اُمّ کلثوم علیها‌السلام سخنرانی کردند؛ زینب کبری علیها‌السلام سخنرانی کردند؛ فاطمه‌ی بنت الحسین علیها‌السلام سخنرانی کردند؛ امام سجّاد علیه‌السلام سخنرانی کردند. این مجموعه، در کوفه، آن شهامت و عزّت و پرخاشگری؛ این هم صحنه‌ی مجلس یزید. ببینیم چقدر رنگ امام حسین علیه‌السلام گرفتیم؟ نکند سرمان را پایین انداختیم؛ به اسم دیانت و معنویت، از ایفای مسئولیت‌ها فرار می‌کنیم. خیلی راحت‌تر است که انسان مشغول ذکر گفتن باشد و خلوت داشته باشد و دعا بخواند و چله‌نشینی کند و امثال این حرف‌ها، نه کسی به انسان بد و بیراه می‌گوید؛ نه کسی با انسان دشمن می‌شود؛ نه کسی به انسان ضربه‌ای می‌زند؛ نه با انسان برخورد تندی می‌کنند. اما آیا این راه شیعه‌ی اباعبدالله علیه‌السلام است؟ این را به عنوان یک امر جدّی عرض می‌کنم. سلوک در مکتب عرفانی تشیّع، غیر سلوک سایر مکاتب است. این تعبیر را شاید سه، چهار سال پیش کرده‌ام؛ احتمالاً در همین سی‌دی‌ها هم باید باشد. عرض کردم آن سماعی که درویشان در خانقاه می‌کنند، سماع شیعه‌ی عارف مکتب علّوی و حسینی در میدان کربلاست؛ آن رقص عاشقانه با شمشیر را می‌کند؛ نه گنج خانقاه، رقص درویشی کند. خیلی حسّاس و ظریف است؛ مرز بین حق و باطل بسیار دقیق و ظریف است. کتاب سرّ حق را که این همه تأکید کردم، خواهش کردم، اصرار کردم که

عزیزان با دقت بخوانید، فقط خواندنش که ملاک نبود. فصل سوم کتاب که لغزشگاه‌های مسیر سلوک است، نکته‌های ظریف و دقیقی است. یکی از لغزش‌گاه‌ها، همین است که الآن دارم راجع به آن بحث می‌کنم. عرفان شیعی، عرفان علوی و حسینی است. اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام قُطْبُ العارِفین است؛ امیرالمؤمنینی است که شیر بیشه‌ی شجاعت است؛ اَسَدُ اللهِ الغالب است. بدانید عرفان علوی، غیر عرفان تبت و عرفان هند و عرفان چین و عرفان آمریکای لاتین و عرفان امثال این حرف‌هاست؛ حتی عرفان صوفیه‌ی اهل سنت. عرفان علوی، عرفان دیگری است. بی‌تفاوتی و سکوت و بی‌عملی و سر در لاک خود فرو بردن با مکتب عرفانی امیرالمؤمنین و اباعبدالله الحسین علیهما‌السلام، هیچ سازگاری بی‌ ندارد. خودمان را گول نزیم؛ خدا که گول نمی‌خورد. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه، حضرت فرمودند: «لَا يُخَدَعُ اللهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَلَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ»^۷ خداوند در بهشت خود، از کسی گول نخواهد خورد؛ و جز با طاعت از فرمان‌های خدا، به رضایت الهی نمی‌شود رسید. خدا که گول نمی‌خورد. خودمان را گول نزیم. به تعبیر قرآن «يُخَادِعُونَ اللهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ»^۸ خدا که گول نمی‌خورد؛ فقط گاهی اوقات خودمان را گول می‌زنیم. امیدواریم خودمان را هم گول نزیم. هر کس در هر محیط که هست؛ «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ»^۹؛ همه‌ی عصرها عاشوراست و همه‌ی عرصه‌ها کربلاست. در هر عرصه هستید، آن عرصه کربلای شماست. در هر عصر که هستید، آن عصر عاشورای شماست. شما هم حسینی رفتار کنید. امیدواریم که خدا به همه‌ی ما توفیق دهد. صلواتی ختم بفرمایید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»

^۷. شریف رضی، نهج البلاغه، ص ۱۸۸.

^۸. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۹.

^۹.